

مجموعه آثار ۲۶ - علی

SCO

کانون آرمان شریعتی

SCO1385@Gmail.com



دکتر شریعتی

شماره مقاله : ۰۰۰۰

تعداد صفحه : ۰۳

آفرین بررسی : ۸۷/۰۴

تاریخ تمریر : ۰۰۰۰

www.shandel.org

موضوع : فطبة ۳۳ نهج البلاغه

خطبه ۳۲ نهج البلاغه

ای مردم! ما در زمانه‌ای پُر عناد و بدکینه گرفتار شده ایم :

انسان نیک دل و پاک دامن را در این روزگار بد می‌شمرند، و ستم‌کاره در این عصر بر تندبادِ غرور و نخوت‌اش می‌افزاید.

آن چه می‌دانیم سودِمان نمی‌بخشد و آنچه را نمی‌دانیم نمی‌پرسیم و از بدبختی کوبنده‌ای که فرامی‌رسد بیم نداریم تا آنگاه که بر سرمان فرود آید.

مردم بر چهار گروه‌اند :

یکی آنکه از پلید کاری در زمین باز نمی‌ایستد مگر هنگامی که جان‌اش ناتوان گردد و تیغ‌اش کند و دست‌اش تهی.

دیگری آنکه شمشیر را برکشیده و آتشِ شرارت‌اش را برافروخته و سواره و پیاده‌اش را بسیج کرده. خود را فروخته و ایمان‌اش را باخته است تا ثروتِ خلق را به غارت بَرَد یا بر سر سپاهی فرمان راند و یا بر سر منبری بالا رود.

چه بد سودایی است که دنیای پست را بهای خویشتنِ خویش بینی و آن را در ازای آنچه نزد خدا داری بگیری.

دیگری با کارِ دین در طلبِ دنیا است و نه با کارِ دنیا در طلبِ دین؛ آرامش و وقار به خود می‌دهد و قدم‌هایش را آهسته و نزدیک به هم برمی‌دارد و دامنِ ردایش را به پرهیزگاری فرا می‌چیند و خود را به درست کاری می‌آراید و پوششِ خدا را پناه پلید کاری و معصیتِ خدا می‌گیرد (در زیر خرقه توحید بُت پنهان دارد و، صراحی می‌کشد پنهان و، مردم دفترانگارند).

و چهارمین، کسی که از عجزِ خویش، از دست یافتن به قدرت درمانده است و از بیچارگیِ خویش به بیچارگیِ خو کرده و به ضعف و فقر و ذلتِ زندگی

خوبش تن داده است؛ آنگاه به نام قناعت خود را آرایش می‌دهد و به جامهٔ پارسایی خود را زینت می‌بخشد و در حالی که : نه در خانه، نه در بیرون، نه در دل و نه در زندگی، مرد این کار نیست.

در این روزگار، تنها تک‌مردانی باقی مانده‌اند که یادِ روزِ بازگشت، چشم‌هایشان را فرو بسته و حولِ محشر اشک‌هایشان را جاری کرده است. اینان از معرکهٔ اجتماع رانده شده‌اند؛ بیمناک و بی‌کس، لب‌دوخته و خاموش، دعوت‌کنندهٔ پاک‌دل، سوگوار و دردمند.

در عصرِ ارباب و کشتار، تقیه، گمنام‌شان کرده و از یادهاشان برده و خواری و بیچارگی فراشان گرفته است.

در دریای تلخی و شور بختی غوطه می‌خورند؛ دهان‌شان بسته و دل‌شان مجروح؛ پند دادند و از پا افتادند و در راهِ آگاهی و هدایتِ خلق کوشیدند و خسته و دل‌شکسته گشتند؛ شکست خوردند و در توان، کم شدند؛ کشته شدند و باز در شمار کم شدند.

پس ای شما! این چنین دنیایی باید در چشم‌تان از تفالهٔ درختی که دباغان از آن رنگ گرفته‌اند و از ریزه‌هایی که از مقراضِ پشم‌چینان به خاک ریخته است حقیرتر آید؛

پیش از آنکه نسل‌های آینده از سرنوشتِ شما عبرت گیرند، شما از روزگارِ پریشانِ پیشینیانِ تان عبرت بگیرید.

این زندگی پست و زبونی را که بدان چسبیده‌اید رها کنید و آزاد شوید که سخت بی‌بها و بدنهاد است؛

که او دنیاپرستانی را که پیش از شما به او دل بسته بودند و به او عشق می‌ورزیدند رها کرد!